

## خدایان یونان

ژئوس

Zeus

از: آندره بونار

.. يك اشاره ژوپیتربس است  
تادلیا را درهم بریزد.  
ویکتور هوگو

آسمان پهناور و بهینه زمین، بی هیچ کرانی، جای فرمانرانی اوست. صاعقه و عقاب گویای اراده او هستند.

هر نیروی انزروی اوسرچشمه می گیرد. رودها و شاهها از تخمه ژئوسند.  
هر ناتوانی از وچاره می جوید. «ژئوس» تبعید شدگان داد معبدهای خود پذیرا می شود، گداز را بر سر میز پادشاه می نشاند.

«ژئوس» برترین خداست. هیچ میرندهای هرگز چهره اش را ندیده، هیچکس نام حقیقیش را نمی داند.

نامرئی و پنهان، همه چیز را می بیند، همه چیز را می شناسد.  
چون ناخدای خاموش کنار سکان نشسته، و بنا بقانون خویش دنیا را اداره می کند.

از میان همه خدایان، فقط «ژئوس» آزاد است. وی، آسمان و قدرت مطلق و بیکران آنست. دخترش نام بسیار زیبایی دارد: «عدالت»

رتال جامع علوم انسانی

در اعصار ابتدایی جهان، خدای وحشی و بیرحم حکومت می کرد. نامش «کرونوس» بود. وی سر آسمان و زمین، نخستین جفت خدای بود.

«کرونوس» خواهرش «رئا» را بزنی گرفته بود. برای تسخیر اورنگ فرمانروایی جهان، پدرش را از تخت بزرگشید، باتیغی بران نشان مردیش را برید و پدر را افکند. پیر مرد توهمین دیده با و خبر داد که خلف وی بنوبه خویش او را از تخت بامین خواهد کشید. از این پس ترس در دل «کرونوس» خانه کرد پس بزنش فرمان داد که فرزندان را از دهان او تولد با و بسپارد، و چون بهیچکس اعتماد نداشت که جانانش را بگیرد، خودش آنها را، یکی پس از دیگری بلعید.

«رنا» همگین و ماتمزده بود. ابتدا سه دختر و بعد دو پسرش را از دست داده بود، هنگامیکه نزدیک بود برای بارششم مادرشود، نزد پدر و مادرش، آسمان و زمین، شکایت برد و از آنها خواست که برای نجات فرزند آبنده‌اش با او کمک کنند. بنا باین درز آنها بجزیره «کرت» رفت و در آنجا در دهکده‌ای دورافتاده، پسری بدنیآ آورد که مادر بزرگش فوراً او را در آغوش کشید. سپس سنگ درشتی را در قنداق پیچید، و بحضور خداوندش برد، و کروئوس، بی آنکه از نزدیک نگاهش کند، باشتاب آنرا بلعید. «ژئوس» اینگونه بدنیآ آمد و نگاهداری شد.

«نفسها» او را در کوهستانهای کرت، در ته غاری مستورد در جنگل، پروردند و بزرگ کردند. هر گاه بیم آن بود که فریاد نوزاد بگوش‌های مشکوک کروئوس برسد راهب‌های رنا دور گهواره‌اش رقصی جنکی برپا می کردند، و شمشیر بر زره‌های روئین خود می کوفتند... کودک با شیر بز «آمالته» تغذیه می کرد و بزرگ می شد.

ژئوس همینکه بزرگ شد، از پدرش انتقام کشید. با «متیس» که باندازه سال خوردگی و بدگمانی «کروئوس»، مکر و حيله در چنته داشت، همدمت شد. نوحابه‌ای آماده کرد و به «کروئوس» نوشاند که او را بتیوع آورد و هم سنگ و هم کودک بلعیده شده از دهانش برآمد. آنگاه، ژئوس جوان، پرشکوه و نیرومند، در برابر پدرش قدر افراشت و او را سرافکنده و شرمگین از آسمان راند.

سپس، او رنگ را بتصرف گرفت و نواحی پست جهان را بپیرادانش واگذار کرد؛ به «بزمیدون» و «ورطه» زیر دریاها، و به «پلوتون» درون زمین را بخشید. سطح آفتابزده خاک و آبها، کوههای رفیع، رودهای تیره گون - و اعماق فضاهاى آسمانی، منطقه بادها و طوفانها و اتیردا که جای حرکت ستارگان درخشانست، برای خود نگاهداشت.

رتال جامع علوم انسانی

\*\*\*

فرمانروای جدید جهان همینکه خواهرش «هرا» ۷ را بزنی گرفت و با خدایان همدوران خویش بر فراز رفیع‌ترین قلعه یونان جای گرفت، با آسانی سلطه خویش را بر برخدایان اعصار نخستین تحمیل نتوانست کرد. تیتانهای بیستان، پسران زمین، بر ضد خدایان جوان المپ جنگی سخت آغاز کردند. بر روی یکی از قله مجاور جای گرفته بودند، و حمله آنان «ژئوس» و کسانش را برانده شدن از دژشان تهدید می کرد. دهسال جنگ خدایان را بدو گروه تقسیم کرد.

Crète-۱      ۲- زمین (م)  
 Métis-۴      Amalthee-۳  
 Poséidon-۵ (نام رومی آن پتون است. م.)      ۶- Pluton  
 Héra-۷

«ژئوس» همدستانی برگزید. به «تارتار» ۱ فرود آمد. در آنجا دسیکلوبها ۲ کارگران برجسته، سه دیو نیرومند بنام «صدستان» در زنجیر بودند و کفاره گناهی نامعلوم را می دادند. «ژئوس» در برابر وعده کمکی صادقانه آنها را از بند رها نید. «دسیکلوبها» برای اوسلاحی نو، صاعقه، را ابداع کردند و با ذخیره فراوانی از تندر و آذرخش مجهزش ساختند. «صدستان» هر بار با مر وی سیصد صخره عظیم را پرتاب می کردند.

آنکاه حمله متقابل المپیها آغاز شد. در همان هنگام که بازوهای دیوان از شانه شان بیرون می جست و با پرتاب صخره ها دشمن را درهم می شکست، «ژئوس» خستگی ناپذیر قدرت کامله اش را کسترش می داد و دشمنان وحشتزده اش را، با درخشش آذرخشها و غرش تندر ها، بی هیچ مهلتی صاعقه باران می کرد. زمین کوییده شده شکاف برمیداشت و می نالید، جنگلها شعله ور می شد، دریا طغیان می کرد، هوا از آواها و غرشها انباشته می شد، جهان روی پایه اش می لرزید، آتش برفضاهای بیکران جهان چیره می گردید. «ژئوس» پیروزیش را پایان رساند. سرکشان را در گرداب «تارتار» فرو افکند، و در عمق آتش فشارها بیندشان کشید. دشمنان وی، در دل ظلمات انبوه، میان بخارهای بدبو، در اعماق جهان، برای ابد مدفون شده اند...

«ژئوس» بدینگونه پادشاه شد.

\*\*\*

وی در آسمانهای رفیع فرمان می داند.

ابرها را بر قلل کوهها انبوه می کند، وی خدای بادها و طوفانهاست. غرش صدایش در دل طوفان بگوش می رسد.

سکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با حرکتی مطمئن صاعقه را می افکند. ستونهای تکرک و رنگارهای برف را فرو میریزد. وی همچنین در سکوت پادها، برف ملایمی را که بر کوهستان پهناور و کرانه های دریا پوششی سفید میکشد، فرو می بارد.

«ژئوس» بارانهای سیل آسائی بر زمین می پراکند که گویی نزدیک است جهان را در آبهای دوران های نخستین غرقه سازند. به برزگران بارانهای سودمندی عطا می کند که بهنگام خشکالی با استغاثه ازاومی طلبند و می گویند: «بر کشتزارهای ما باران بیار، بر چمنزارهای ما باران بیار». باران می بارد و نیکمردان بهره ورمی شوند. ملت یونان می گوید: «ژئوس رحمت بیار!»

۲- Cyclopes دیوانی عظیم-

۱- Tartare اعماق زمین و دوزخ.

الجنه که فقط يك چشم دریشانی داشتند.

وهم اوست که پس از طوفان، بین آسمان و زمین بل هفت رنگی می نهد که پیام آوردش «ایریس» ۱ ازان می گذرد .

گاهی هم کوهستان را بامه می پوشاند و شبان می ترسد که راهش را کم کند. ناکهان زئوس ابر را می زداید؛ دژه روشن و خندان پیش چشمان خیره چوبان گسترده می شود و آسمان نیلگون با فروغی تازه می درخشد.

«زئوس» در ارتفاعات شفاف و همیشه باک آسمان، در آن سوی مرز طوفانهای که خود برمی انگیزد، اقامت دارد. در هر جامی، مکان های رفیع باو اختصاص دارد. آدمیان برای نزدیک شدن باو بر قلل سرزمین یونان و جزایر بالایی روند. ولی هرگز مسکن دست نیافتنی «زئوس» را که بادها نمی لرزانندش و باران بر آن نمی بارد، و برف بر آن نمی نشیند، ولی آرامش و شفافیتی بی ابر بر آن حکومت دارد نخواهند دید. اذ این جایگاه پر شکوه و درخشان، خدایان نیکبخت بهره جاوید می برند. فقط شاعران الهام شده این مسکن را می توانند دید، و از همین روست که «همر» شاعر آنرا توصیف کرده است .

\*\*\*

در دعاها ، «زئوس» را پدر آدمیان و خدایان خوانده اند. پس در بزمای خدایان است؛ بجز «سرنوشت» در جهان نیروئی برتر از او نیست. شاهان روی زمین، تصاویری از نیروی او بند، چند قطره از خون او در رگهایشان جریان دارد . و ازاوست که قدرت سلطنت نصیبشان می شود.

زئوس بزرگترین خداوندان است. آدمیان هرگونه نیکی ، غنا و بی نیازی ، توانایی و نیکبختی را اذ او طلب می کنند، او روزها و شبها را عطا می کند، فصول را عطا می کند، سلامتی را عطا می کند. زندگی و مرگ مرد رزمی ازان اوست. جنگاوران و خردمندان را پدید می آورد. برمی کشد و فرو می افکند. بزرگان را شرمند می کند، خردان را می ستاید. و لگزد و شاهزاده در دست او بند.

همه جا، پیشکش های ساده و ناچیز مردمان فقیر، و قربانی های پر شکوه و گرانبهای شاهان بر معبدهای او، نیازها و آرزوهای میرندگان را در میان دود قربانیهایی بسوی او رنگش بالا میبرد. «دعاها» دختران او هستند؛ پیرزنانی پر چین و چروک، لوج و لنگ، در میزرد پای «نفرین» دختر دیگر زئوس - بزرگترین دخترش که سراسر زمین را در می نوردد. می شناسد و می گوشتد مرضی را که بر اثر قدم در به انواع کوزاده می شود. شفا دهند. برای نجات درماندگان و تیره بختان، پیش پدر خود، تضرع و زاری می کنند. زئوس گاهی بر سر رحم و شفقت می آید .



رَبوده شدن اروپا

زئوس، برترین بخش کننده نیکبختی ها و تیره روزی ها، منجی نامنتظر و قاضی تأثرناپذیر، شادی ورنج را بهم می آمیزد و بهیچکس حساب پس نمی دهد. فقط به دلخواه خود دریغ میدارد و عطا میکند. بدخواه خود، بی هیچ تلاشی، بی آنکه از مسند مقدسش دور شود، میرندگان را از اوج امیدهای رفیع و دلایشان بوردطه نیستی فرو

می افکند. بد لغوا و خود، دست یاری دهنده اش را دراز می کند و آنکس را که پایش لغزیده از غرقاب بیرون می کشد.

بر آستانه کاخش دو کوزه بزرگ نهاده اند: یکی انباشته از همه نیکی ها و دیگری بر از همه بدی ها است. «ژئوس» فرمانروا بنوبه در هر کوزه دست می برد، رنج و شادی را بهم می آمیزد و سرنوشت آدمیان را می سازد. گاهی کوزه نیکی بختی را از پادمی برد و آنکس که این حصه نصیبش شود، در سراسر زندگی جز اشک، جز گرسنگی و تحقیر آدمیان و خدایان، بهره ای نبرد. بیرختی دیگر، از هنگام تولد، ثروت و اختیاری بخشد اما هرگز فراموش نمی کند که از طرف دیگر اندکی تیره روزی بیرون کشد و با پر شکوه ترین و درخشانترین حصه ها می آمیزد.

«ژئوس» قیاس ناپذیر، اینگونه حکم می راند و خدای می کند.

\*\*\*

خدایان و ربه النوعها، پسان میرندگان، باید از ژئوس فرمانبرداری کنند. ژئوس بر شورای جاویدانان در المپ ریاست دارد، در آنجا است که سرنوشت قهرمانان و ملت ها تعیین می شود. فلان خدا برای شده مقربش رحمت می جوید، خدای ویرانی شهر گهنکاری را طلب می کند. ژئوس گوش می دهد و احکامش را که بر تراز هر دلیل و حجتی فرار دارد و هیچ تجدید نظری در آنها ميسرنیست، صادر می کند. برخی خدایان و بیخسوس دخترهز بزش «آتنا» که اندیشه و زبانی گستاخ دارد سرکشی می کنند. «آتنا» با سخنان نیشدار پدرش رامی آزارد. «هرا» پسرزنش های تند و شدید زبان می کشاید؛ وی شکوه می کند که همه زحماتی که برای شهرها و قهرمانان مورد حمایتش کشیده، بر اثر خودسری خداوندگار، به بیج و بوج بدل می شود. ژئوس مدتی دراز پسرزنشها و دشنامهای او جوابی نمی دهد. ناکهان آتش خشمش زبانه می کشد و سرکشان را صاعقه باران می کند.

وی نیرومندترین خدای جهانست و قدرت خویش را بر رخ می کشد. سلاح تهدید و پیکار بکف می گیرد. اگر خدای جرأت کند و در برابرش پایبندی و رزد، دستهای ژئوس او را بر خواهد گرفت و در ذرف ترین و رطه های جهان بر تابش خواهد کرد. اگر همه خدایان با هم در صدد زور آزمایی با ژئوس بر آیند و بندی زرین بر آسمان بینند و خود با تنهای آن بیاورند، نخواهند توانست خدای بزرگ را از جای خویش برانند، در صورتیکه «ژئوس» با آسانی نیروی خود را بکار خواهد انداخت و همه آنها را یکباره بسوی خود خواهد کشید و با همین ضربت، زمین و دریای ازین بر آمده را تا با آسمان بالا-

خواهد برد، سپس سر بند را بر تن خود خواهد بست و بدخواه غویشتن جهان را رها خواهد کرد تا در فضا شناور باشد و نوسان کند. خدایان صدای رعد آسایش دمی شنوند و خاموش می شوند.

«هرا» فقط یکبار با شوهرش در افتاد. وی دختر «کرونوس» و همسان «ژئوس» است، نه تابع و زیر دست او. آنگاه دست های هراس انگیز ژئوس با او نزیک شد و او را برگرفت. ملکه آسمان بکفر رسید. دست بسته و کند بر پانپاده، میان ابرها بگنبد آسمان آویخته شد. خدایان این منظره را نظاره کردند.

ولی بیشتر اوقات منازعات جاویدانان بنحوی دیگر پایان می یابد. هینکه برتری قدرت «ژئوس» را بازمی شناسند، وی چهره می کشاید. حلیم و بردبار می شود. بدختر زخم خورده و رنج دیده اش لبخند می زند، تندخوی همسرش را از یاد می برد. آنگاه خنده برالمپ حاکم می شود. خدایان برای شاد زیستن بدنیآ آمده اند. آنان که تا بد آواز «موزها»، و چنگ «آبولون» و خنده خاموشی ناپذیر داد در اختیار دارند، چه سود که بغاطر میرندگان اندوه زده با هم ستیزه کنند؟

\*\*\*

خدای خدایان و آدمیان پدید آورنده توانای زنده گیت. «ژئوس» دنیاراز عشق های خود بر می کند، با دختران میرندگان کرد می آید، و بر روی زمین قهرمانان و خردمندان را پدید می آورد. وی می فریبد و از راه بدر میبرد، باردار میکند، رها می سازد. هیچ زنی نمی تواند خود را از چنگ شهوت خدای برهاند. ناهی باشکال عجیب و همیشه پر شکوه و واقعا شاهانه عقاب، قو، کبوتر یا گاو نر - نمودار می شود. تجاوز می کند، میر باید، و در تند باد خود می پیچید و می برد. زنی که عشق ژئوس در برش می گیرد و سنگین و باردار رهایش می کند، فریادی دردناک بر می کشد. این معشوقه های یکروزه زمانی دراز خواهند نالید. زنی که در لذت خدایان شریک می گردد و از «ژئوس» آبتن فرزندی میشود که سرنوشتی بزرگ و درخشان در پیش دارد، افسوس نمی خورد.

«اروپ» دختر یکی از شاهان فنیقیه بود. رویایی شیرین و دل انگیز باو خبر داد که ربه خواهد شد و حوادثی شکفت بر او خواهد گذشت. فردا هنگامیکه با پارانش نزدیک دریا گل می چید، در چمن زار گاو نری دید که زیبایی شکفت انگیز و کمیابی داشت. پوست خرمایی رنگش، روی پیشانی بالکته ای سپید بشکل تاج می درخشید. «اروپ» به حیوان نزدیک شد و نوازشش کرد. همان اندازه که زیبا بود، آرام و مهربان بنظر آمد. نگاه ملتش چون نگاه انسانی تنها می کرد.

«اروپ» از شادی خندید و دوستانش را پیش خواند. گاو پیش پایش خم شد، انگار

دعوتش میکرد که بر پشت او بنشیند. دخترک زیبا دل بیازی داد و بر پشت حیوان نشست... ناکهان حیوان برخاست و جست زد، سرعت پیش تاخت و یک راست بیان دریا شناخت. امواج، خدای جهان را باز شناختند؛ در میانش گرفتند و حفظش کردند. خدادرمیان موجودات شادمان دریائی، نیرومندان، شنا کرد و پیش رفت.

«اروپ» هیچ بیسی نداشت. شکفتزده تسلیم شده بود و فقط در این اسدبته بود که شالش تر نشود.

«ژئوس» در کناره «کرت» ساحل گرفت. آنگاه خود را به اروپ شناساند و شکل زیبایی انسانی بخود گرفت. درخت چناری بر آنها سایه افکند. دختر زمینی و خدا، طعم شیرین عشق و خواب را چشیدند. از این دختر آسیا، که نامش - اروپ - را بدنیائی تازه داد، خردمندترین شاهان، «مینوس» ۲ «ورادامانت» ۳، «داورانی» که در جهنم مقر دارند، زاده شدند.

«لدا»؛ همسر جوان و پاکدامن «تندار» اسپارتی، روزی پس از حمام بر ساحل «اروتاس» ۶ آرمیده بود. سپیده دم در سکوت برمی آمد. ناکهان صدای بهم خوردن بال هائی، و طوفانی از فریاد های دلخراش، فضا را انباشت قومی مجروح اژیسکرد عقابی می گریزد و از اوج آسمان برودخانه ای می افتد. زن جوان متأثر می شود و پرنده زیبا را تعسین میکند. پرنده پیش می آید و خود را به بازوهای لطیف زن جوان می چسباند. شکوه می کند، تمنا می کند. سپردل بدریا می زند؛ زبان توقع می کشاید، زن جوان رادر آغوش می کشد و رام می کند...

در همین روز، «لدا» باشوهرش هم آغوش می شود...

هنگامیکه بهار آمد، ندبیه های ملکه، در نزارهای اروتاس، دو تخم مرغ شکفت و خوشرنک و نکار یافتند و برسم هدیه آنها را در معبد خانوادگی نهادند. پوست صدفی تخم مرغ ها شکافته شد، و دو جفت «دوقلو» هیلن ۷ و «بولوکس» ۸، فرزندان جاوید «ژئوس»، و «کلیتا منستر» ۹ و «کاستور» ۱۰، فرزندان میرنده شاه «تندار»، از آنها بیرون آمدند.

دو برادر مهربان و هم پیوند، دنیار را با فتوحات و کارهای برجسته خود آکنده، و دو خواهر جهان را از مصائب پر کردند.

باقی در شماره آینده

ترجمه عبدالرحیم احمدی

- ۱- اروپ دختر آسیا بود. م. Minos-۲ Rhadamante-۳  
 ۴- Léda Tyndare-۵ Eurotas-۶ Héléne-۷  
 ۸- Pollux ۹- Clytemnestre ۱۰- Castor